

در پرتو چراغ دهلی (معرفی نسخه خطی مکتوبات چراغ دهلوی)

دکتر سید مصطفی اطهر

عارفان نامدار و مرشدان طریق الی الله هر کدام متناسب با مسلک عرفانی خویش و نیز مطابق با استعداد و ظرفیت شاگردان‌شان، دستورات و راهنمایی‌هایی را خطاب به آنان صادر می‌کردند که به دستورالعمل‌های عرفانی و یا اخلاقی معروف‌اند.

در این میان اهمیت این موضوع وقتی دو چندان می‌شود که دستورالعمل مزبور در قالب نسخه خطی و بر مبنای آن مورد بررسی قرار گیرد. «مکتوبات چراغ دهلوی» نام نسخه خطی بسیار ارزشمندی است که بیست و چهار نامه عرفانی از عارف نامی دهلی حضرت خواجه نصیرالدین چراغ دهلی را در خود جای داده است؛ اگرچه در این نسخه خطی از او به نام چراغ دهلوی یاد شده است.

این مقاله ابتدا زندگی‌نامه مختصری از این عارف واصل و سپس نسخه خطی مزبور را معرفی و پس از آن محتویات این مخطوط را مورد تعریف و تدقیق قرار می‌دهد.

پیرامون چراغ دهلی

چراغ دهلی شهرت شیخ محمود بن یحیی بن عبداللطیف یزدی اودهی است که در سال ۶۷۵ هـ در ایالت اترپرادش و منطقه اوده متولد شده است. پدر بزرگ وی سید عبداللطیف از خراسان به سرزمین لاهور آمده و پدر او سید یحیی در همین شهر به دنیا

آمد.^۱ وی از کودکی همراه با تحصیل علوم شرعی زیر نظر مولانا عبدالکریم شروانی پرورش معنوی یافت.^۲ افتخارالدین محمد گیلانی، شیخ فخرالدین هانسوی، قاضی محیی‌الدین کاشانی و شیخ شمس‌الدین محمد بن یحیی اودهی از جمله برجسته‌ترین استادان چراغ دهلی هستند.^۳ چراغ دهلی در ۲۵ سالگی مجرد اختیار نمود^۴ و در ۴۰ سالگی به دهلی رفته و در شمار مریدان حضرت نظام‌الدین اولیا رحمت الله علیه در آمد. یاران حضرت نظام‌الدین اولیا به سبب آنکه شیخ محمود واجد علوم ظاهر و باطن شده بود، به وی لقب «گنج معانی» اعطا کردند.^۵

حضرت نظام‌الدین اولیا، چراغ دهلی را به عنوان خلیفه اعظم و جانشین خویش برگزیده، خرقه، عصا، کاسه و نعلین خویش را به وی اعطا نمود.^۶ وی نقش برجسته‌ای در تقویت و حفظ طریقت چشتیه ایفا نمود.^۷ خواجه نصیرالدین پس از ۳۲ سال جانشینی حضرت نظام‌الدین اولیا، در سال ۷۵۷ قمری در دهلی چشم از جهان فرو بست. محل دفن این عارف بزرگ به نام چراغ دهلی مشهور است.

معرفی نسخه خطی

مکتوبات حضرت خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی رحمه الله علیه عنوانی است که در صفحه ماقبل نخست این کتاب به صورت مخطوط و دست‌نویس نوشته شده است. کتاب مزبور در ۱۳۴ صفحه و با خط زیبای نستعلیق نوشته شده است. گرچه نه نامی از کاتب و نه نشانی از سال نگارش کتاب به میان آمده است. رنگ و جنس برگ‌های کتاب، گاهی اعلی و رنگ خطوط سیاه و قرمز است. عناوین و عبارات مهم با رنگ قرمز مشخص شده و آیات و روایات با خطی قرمز بر بالای آن برجسته شده‌اند.

۱. دهلوی، جمالی، سیرالعارفین، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. حسنی، عبدالحی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴. رحمان علی، تذکره علمای هند، ص ۲۳۸.

۵. لاهوری، غلام سرور، خزینة الاصفیا، ج ۱، ص ۳۵۴.

۶. همان، ص ۹۴.

۷. قانع، غلام علی شیر بن عزت الله، تذکره معیار سالکان طریقت، ص ۴۳۷.

مکتوبات چراغ دهلی مشتمل بر بیست و چهار صحیفه است. با بسم الله الرحمن الرحیم و حمد خدا و درود بر پیامبر و خاندان و یارانش شروع شده و جمله آخر کتاب این است: "و این شخص را بوالعجب احوال بود".

همان طور که اشاره شد این کتاب مجموعه‌ای از نامه‌ها و رهنمون‌های عرفانی است که حضرت چراغ دهلی خطاب به یکی از شاگردان و معاصران خویش به نام خواجه خیرالدین به رشته تحریر در آورده است.

نسخه خطی مزبور در کتابخانه نسخ خطی اوریتل حیدرآباد و در بخش کتاب‌های اردو، عربی و فارسی با شماره ۱۷۵۴ فن تصوف حفظ و نگهداری می‌شود.

پیرامون صحیفه‌ها

نامه‌های موجود در این کتاب، دقیقاً بیست و چهار نامه مشتمل بر توصیه‌های عرفانی و تفسیر برخی آیات و روایات و نیز کشف اسرار و رموز برخی عبارات و عبادات به شرح زیر است:

صحیفه اول

خواجه نصیرالدین در اولین نوشته خویش به خواجه خیرالدین تاکید می‌کند که هنگام مطالعه نامه با وضو و طهارت بوده، خلوت گزیند و دل و زبان یکسان نماید.

وی در این صحیفه آغاز سلوک الی الله را هدایتی از ناحیه حق تعالی دانسته که بر دل سالک فرود می‌آید. سالک در آغاز راه دل از دنیا کنده و به آخرت روی می‌آورد و با توبه و ندامت، عزم بر سیر، جزم می‌نماید.

خواجه چراغ در این نامه از لزوم استاد در سیر و سلوک سخن می‌گوید و حضور او را به طبیب حاذق تشبیه کرده می‌گوید:

"چاره نبود که خود را به فتراک سعادت خدمت او بریندد و دست طلب در دامن

دولت او محکم کند تا از مکاید شیطان و مکرهای نفسانی او را به آگاهاند."

باری وی در ادامه نامه مجموعه‌ای از مکاید شیطان را برشمرده که شناخت و شناسایی آنها تنها از عهده پیر و مراد برمی‌آید. می‌فرماید: "الشیخ فی قومه کالنبی فی امته".^۱

۱. یعنی شیخ در میان قوم خویش مانند پیامبر در میان امتش می‌باشد.

صحیفه دوم

عقبات^۱ ده گانه‌ای را همراه با روش تقابل با آنها برشمرده است؛ به عنوان مثال دفع عقبه معاصی و گناهان را به این دانسته که سالک خود را تحت نظر حضرت باری تعالی بداند. در این باره به حدیث شریف "ان لم تکن تره ائه یراک" استناد کرده که مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: "خدایت را به گونه‌ای عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند".

به عقیده حضرت چراغ دهلی دفع عقبه دوم؛ یعنی شهوت شکم و فرج، با روزه و گرسنگی و تشنگی و دفع عقبه اندوه به تسلیم در برابر تقدیر الهی میسر می‌شود.

در تبیین عقبه سوم، اکتفا به واجبات را خطری در راه سالک برشمرده و به وی حدیث قرب نوافل را یاد آوری می‌کند که مطابق آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "بنده من با اعمال مستحب، به من آنچنان نزدیک می‌شود که من دوستش خواهم داشت و در این صورت من گوشش خواهم شد که با او می‌شنود؛ چشمش خواهم شد که با او می‌بیند؛ زبانش خواهم شد که با او حرف می‌زند و دستش خواهم شد که با او می‌ستاند؛ اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من بخواهد به او خواهم داد"^۲.

در عقبه چهارم می‌گوید در جواب کسانی که می‌گویند ترک مال و جاه آدم را دلیل می‌کند بگو "وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ"^۳ همچنین عقبه ششم؛ یعنی اعزاز خانواده و زحمت برای نفقه آنان را به آیه ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب دفع کن که می‌فرماید: "قُلْ لِّأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا" یعنی ای پیامبر به همسرانت بگو اگر دنیا و زینتش را اراده کرده‌اید بیاید تا مهرتان را داده و به نیکی و خوبی شما را رها کنم و اگر خدا و رسولش و سرای دیگر را اراده کرده‌اید

۱. عقبات جمع عقبه به معنای راه‌های دشوار.

۲. کلینی، یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. سوره منافقون، آیه ۸.

خداوند برای نیکان شما اجری بزرگ مهیا نموده است.

همچنین فرمان پدر و مادر را عقبه هفتم دانسته و می‌فرماید آن را مقید به عدم شرک به خداوند نما. چه اینکه در عقبه هشتم؛ یعنی مشقت و سختی راه، از شیخ و استاد رهنمون طلب و در عقبه نهم اعتقادات خلق را به "لیس فی الوجود الا الله"^۱ دفع کن و بدان که آنان "لایملکون لانفسهم ضراً و لا نفعاً و لایملکون موتا و لا حیاتاً و لا نشوراً"^۲ کسی که خود چنین است به دیگری چه تواند رسانیدن؟

در عقبه دهم می‌گوید عاقبت کسی و نیز رد و قبول طاعات معلوم نیست. پس باید از خدا بخواهد تا مفهوم واقعی این امور را درک کند و از شیخ بهره گیرد.

صحیفه سوم تا ششم

در نیت است. به اعتقاد چراغ دهلی نیت در اعمال، اصلی قوی است که "ان الله لاینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم" یعنی خدا به ظاهر و اعمال شما نمی‌نگرد بلکه به قلوب و نیات شما می‌نگرد.

او در توصیف نیت می‌گوید: "نیت آن نبود که که به زبان گویی و دل از اخلاص عاری بود؛ بلکه در تصفیه باطن باید جد و جهد نمایی". چراغ دهلی آنگاه مراتب نیت و نیز درجات آن را بر شمرده و در نهایت می‌فرماید: "بهشت ابرار آن است که درو حور و قصور و نعمت‌های دیگر بود. اما بهشت عشاق، دیگر است؛ لافیها حور و لاقصور و لا لبن و لا عسل".

صحیفه هفتم

به توضیح مفهوم حقیقی علم اختصاص داده آن را رکن اصلی برای عمل دانسته، عامل بی علم را سخره شیطان و نفس می‌داند.

چراغ دهلی پس از اشاره به حدیث شریف "العلم علمان علم الابدان و علم الادیان" در شرحی بسیار دقیق بر مفهوم علم ابدان و علم ادیان می‌فرماید: عزیز من! علم ابدان

۱. یعنی: در هستی، جز خداوند هیچ کس و هیچ چیز وجود ندارد.

۲. یعنی: آنان مالک ضرر و منفعت خویش و نیز مالک مرگ و حیات و زندگی پس از مرگ نیستند.

علم ظاهر است؛ یعنی نماز و روزه و زکات و حج و کلمه شهادت و جز آن. و این همه به ظاهر تعلق دارد و علم ادیان علم دل است که به باطن تعلق دارد و آن علم سرّ قلب است و عبارت از وی به علم دینی کرده است "الا لله الدین الخالص" اینجا دانی که چیست و آن علمی عجیب است که عجایب علم جز اینجا حاصل نشود.

صحیفه هشتم تا سیزدهم

در باره نماز، شرایط و ارکان آن است.

چراغ دهلی در ابتدا به آیاتی از قرآن بر وجوب نماز استناد و سپس شرایط نماز را بیان می‌کند که عبارت است از نیت، طهارت بدن و لباس و مکان، ستر عورت، روی به قبله داشتن و جز آن که در فقه آمده است و ارکان نماز از تکبیره الاحرام تا قاعده اخیره می‌باشد.

به اعتقاد وی طهارت دو نوع است: طهارت ظاهر که شامل غسل و وضو و مکان تمیز و لباس تمیز می‌باشد و طهارت باطن نیز خود دو نوع است طهارت خاص که عبارت است از طهارت حواس از ممنوعات و دل از هواجس^۱ و وساوس و جمیع اخلاق ذمیمه. و طهارت خاص خاص که عبارت است از طهارت دل از ماسوی الله. حضرت شیخ نصیرالدین با استناد به روایاتی مانند: "اعبد ربک کانک تراه"^۲ و نیز "لا صلاة كاملة الا بحضور القلب" می‌گوید: نماز باید با طهارت حقیقی باشد و گرنه درست نیست؛ یعنی: «طهارت دل از کل ما سوی الله».

از فهم دقیق عرفانی شیخ چراغ دهلوی همین بس که به زیبایی هر چه تمامتر در شرح "وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ" می‌فرماید: یعنی ادا نسیت غیره. توضیح اینکه: بسیاری از مفسرین در اینجا گفته‌اند منظور این است که وقتی چیزی را فراموش کردی به یاد خدا باش؛ زیرا فراموشی کار شیطان است و برخی می‌گویند منظور این است که وقتی فراموش کردی اقدامات آینده خویش را با عبارت «ان شاء الله» همراه سازی به یاد خدا

۱. آرزوهای نفسانی.

۲. یعنی: خدایت را به گونه ای عبادت کن که گویا او را می‌بینی.

بیفت. و برخی می‌گویند اذا نسیت، ای: اذا عصیت؛ یعنی در هنگام گناه به یاد خدا باش.^۱ اما عرفای شامخ رحمت الله علیهم و از جمله شیخ نصیرالدین چراغ دهلی می‌فرمایند: اذْکُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ، ای: اذا نسیت غیره. یعنی حقیقت ذکر و یاد الهی تنها در صورتی میسر و ممکن است که از هر آنچه یاد غیر خداست بالمره فارغ گردی.

نفی ماسوی الله در نماز در صورتی اثبات می‌شود که حقیقت معنای «رب العالمین»، «الرحمن الرحیم»، «مالک یوم‌الدین»، و «ایاک نعبد و ایاک نستعین» درک شود. به اعتقاد شیخ چراغ «نماز اهل حقیقت، حقیقت نماز است و بدان رسیدن و چنان گزاردن، صعوبتی تمام دارد و لکن کوشش می‌باید کرد تا مگر حق تعالی میسر گرداند «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۲. چون تکبیر تحریمه خواستی گفت، باید دل از غیر حق پاک باشد و جز حق کسی را مستحق بزرگی ندانی، آنگاه الله اکبر درست آید».

این عارف واصل، نماز را به نماز عوام، خواص و خواص خواص تقسیم می‌کند و می‌گوید: نماز عوام آن است که نیت کند مسواک بزند وضو بگیرد و در جامه و مکان و توجه قلب احتیاط کند و نماز خواص آن چنان بود که آن قوم بر سر وضو واقف و در نماز حاضر و در قرائت متدبر و در افعال متفکر باشد و نماز خواص خواص آن است که ظاهر ایشان همیشه از ملوثات پاک بود و نیت ایشان جز حق نبود و در باطن مبارک ایشان جز حق نگردد و در مشاهده حق مستغرق باشند.

در صحیفه دوازدهم در صحیفه دوازدهم می‌گوید: اگر صلاه «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است، از تکبیر تا قاعده اخیر یعنی در همه نماز باید از فحشا دوری کند و غفلت از حق افحش و انکر است».

در صحیفه سیزدهم راه‌های رسیدن به حضور قلب در نماز را در سه چیز می‌داند: توکل بالیقین، صدق در جمیع امور و مخالفت حواس ظاهر و باطن با غیر حق من کل الوجوه. آنگاه به این حدیث شریف استناد می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما سخن می‌گفت و ما با او سخن می‌گفتیم اما چون وقت نماز می‌رسید انگار نه او ما

۱. رک: تفاسیرالمیزان، التبیان، جوامع الجامع و الصافی در ذیل همین آیه شریفه.

۲. یعنی: آنان که در راه ما تلاش کنند، ما به آن‌ها راهمان را نشان خواهیم داد.

را می‌شناسد و نه ما او را. وی با بیان اقم الصلاة لذکری می‌فرماید: "تا ذکر و ذاکر در مذکور محو نشود والله هنوز ناقص بود".

صحیفه چهاردم

راز زکات را بیان می‌نماید و می‌فرماید: "مقصود از زکات، ازاله رذیله بخل است... عزیز من محبت دنیا کفر است و کذالک قال: "حب الدنيا راس کل خطیئة" و رأس الخطایا الکفر... جوانمردا! می‌فرماید و آتوهم من مال الله الذی آتیکم، اضافت مال به خود می‌کند. تو کیستی که خود را در میان بینی".

صحیفه پانزدهم و شانزدهم

در حقیقت صوم است. معروف‌ترین حدیثی که عارفان و از جمله حضرت چراغ دهلی برای روزه ذکر می‌کنند، روایت "الصوم لی و انا اجزی به" می‌باشد. اگر «اجزی» را به فتح همزه و کسر ز یعنی به صیغه معلوم بخوانیم معنای روایت این است که "روزه از من است و من پاداش آن را خواهم داد". ولی اگر «اجزی» را به ضم همزه و فتح ز یعنی به صیغه مجهول بخوانیم در این صورت معنای روایت این است: "روزه از من است و من خود پاداش روزه‌ام".

باری این عارف بزرگ بهترین سبک روزه گرفتن را آن می‌داند که یک روز روزه بگیری و یک روز افطار نمایی (روزه مهتر داوودی)؛ زیرا در حکمت است بر هر چه که ملازمت کند طبیعت در آن عادت کرده اگرچه بر ضد طبع بشری بود لکن از وی متاثر نگردد و چون چنین بود رنج مجاهده کم‌تر باشد.

از نظر وی روزه سه قسم است: روزه عوام، خواص و خواص خواص. روزه عوام امساک از خوردن و آشامیدن و جماع است. روزه خواص علاوه بر امساک، حواس و جوارح را از جمیع ممنوعات شریعت و مکروهات محافظت کند. در این باره به روایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استناد می‌کند که می‌فرماید: "خمس یفطرون الصیام: الکذب و الغیبه و النمیمه و المكاذبه و النظر بالشهوه". و روزه خواص خواص روزه قلب است که عبارت است از "الامساک عن ما سوی الله" یعنی دوری از هر چه غیر خداست.

صحیفه هفدهم

حضرت خواجه چراغ انواع حج را در صحیفه هفدهم چنین بیان می‌دارد که حج در نزد عوام این است که چون فرد آزاد و عاقل و بالغ را استطاعت باشد و موانع نباشد، حج بر او فرض است: "و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً".

حج خواص آن است که نیت مقارن و خالص از انواع شوائب باشد: "منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره". در حج تجرید و فراق و تحمل مشقات و محن و انواع بلاها و نیز تماشای مصنوعات باری عز اسمہ و ارتیاض نفس است و آوارگی و پریشانی از خانمان.

حج خواص خواص آن است که اگرچه به ظاهر به حج می‌روند اما مقصودشان جز تعظیم امر خدا نبود. "عزیز من کعبه و عرفات سنگی و کلوخی بیش نیست. می‌گوید مهاجرا الی الله نه مهاجرا الی البیت. آنکه که چنین بود، فقد وقع اجره علی الله تواند بود و حاصل مقصود از بیت رب البیت بود".

صحیفه هیجدهم

در اخلاق ذمیمه و ناپسند است. اخلاق ذمیمه اصول خطیئات است و اخلاق حمیده اصول حسنات است. واجب است که خود را از خش و خاشاک اخلاق ذمیمه پاک گرداند تا مخزن اخلاق محموده گردد.

شیخ چراغ ضمن تاکید بر مطلب فوق مصادیق اخلاق ذمیمه را چنین بر می‌شمرد: شهوت، غضب، فرح به امور دنیاوی، حسد، حقد، نفاق، ریا، خیانت، طول امل^۱، غفلت، غیبت، تکبر، عجب، حرص، مکر، تملق، کذب و... از نظر ایشان اصل تمام اخلاق ناپسند ده چیز است: کثرت طعام و کثرت کلام، غضب، حسد، دوستی دنیا، حب جاه، حب مال و بخل، کبر، عجب، ریا و غرور.

۱. کینه.

۲. آرزوهای طولانی.

صحیفه نوزدهم

در اخلاق محموده و پسندیده است. از نظر نصیرالدین مصادیق اخلاق نیک عبارت است: علم، حلم، تواضع، عفت، قناعت، زهد، ورع، تقوی، حسن انبساط^۱، حیا، ظرافت و لطافت، شجاعت، عفو، شهامت، شفقت، کرم، صبر و وقار. ریشه و اصول اخلاق حمیده را نیز ده تا می‌داند: توبه، خوف، زهد، صبر، شکر، اخلاص، توکل، محبت، رضا و مرگ. "الموت جسر یوصل الحیب الی الحیب؛ یعنی مرگ پلی است که دوست را به دوست می‌رساند".

صحیفه بیستم

در صحیفه بیستم توصیه‌هایی را ارائه می‌دهد و می‌گوید: باید که آن عزیز دست رد بر دنیا زند و پای از دامن حرص بیرون آرد. در تحصیل حطام^۲ دنیایی کوشش نکند و فردا را غم نخورد؛ زیرا چیزی به کوشش دست ندهد. آری: "تا تن در توبه غم نگدازد و جان خود را در کوره محبت نیندازد... هرگز نسیم عنبرسای محبوب در بوستان کعبه وصال به مشام یحبهم و یحبونه^۳ نرسد".

آنجا که تویی من آمدن نتوانم و اینجا که منم تو خود نیایی دانم

صحیفه بیست و یکم

در شرح "الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" است و می‌فرماید: بدان که دنیا دشمن خداست و محبت او کفر است و آخرت دون حق است و میل بدو شکر است. کافر و مشرک هر دو در بند خوف و زندان حزن موقوف خواهند بود. "تَبَيَّلُ إِلَيْهِ تَبْيِيلًا": ای القَطْع الیه انقطاعی از غیر به حدی که از خود نیز منقطع بشوی. به حکم "موتوا قبل ان تموتوا" پیش از مردن بمیرد و از عالم خود بیرون

۱. خوش رویی

۲. اموال ریز و فاقد ارزش را گویند یا مطلق امور دنیوی اعم از کم یا زیاد.

۳. عارفان واصل را عقیده بر این است که تقدم یحبهم بر یحبونه بیانگر این حقیقت است که اول خداوند عاشق انسان می‌شود سپس انسان عاشق خداوند می‌گردد.

رود تا معلوم شود "يَبْقَى وَجْهٌ رَبُّكَ" چه باشد. آنگاه از خوف و حزن ایمن گردد.
نامرده بمیرای برادر تا زنده شوی به جان دیگر

صحیفه بیست و دوم

حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی در صحیفه بیست و دوم نکات دقیق عرفانی‌ای را بیان می‌کند و از جمله آنکه: عزیز من پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "العلم علمان علم الابدان و علم الادبان" جوانمرد! شب دوشنبه شانزدهم شعبان سرّ این حدیث منکشف شده است و من از تو دریغ ندارم. بدان که مراد از علم ابدان فقه است که به جوارح تعقل دارد چنانچه نماز و روزه و جز آن و علم ادیان علم قلب است "الله الدین الخالص" دین خالص جز علم قلب و معاملات باطن نتواند بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "ان من العلم کهیئة المکنون لا تعلمه الا اهل المعرفة بالله"^۱ برادر اول علم حاصل کن "و الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ" بدین گونه "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ" بدان اما کلمه حصر است یعنی خاشی نبود مگر عالم و عالم نبود مگر خاشی. چراغ دهلی در ادامه این صحیفه یکی از زیباترین تفاسیر عرفانی سوره توحید را ارائه می‌دهد که شرح آن در این مختصر ممکن و میسر نیست.

صحیفه بیست و سوم

کتاب گران سنگ مکتوبات چراغ دهلوی شرح برخی عبارات عرفانی است؛ از جمله: "لیس فی الوجود الا الله" و "لا فاعل الا الله". وی در رد اینکه این عبارات با مذهب جبریون همخوانی دارد سخن گفته و بعد می‌فرماید: عزیز من "اذا ذکر القدر فامسکوا"^۲ و الا اینجا بیان کردم که عالم عقول بر هم زدمی. وی به استناد اینکه هر که خدا را ببیند خود را فراموش می‌کند می‌گوید: فاعل، فعل خویش را به خدا نسبت داده و گفته است: "لا فاعل سوی الله" تا توئی تو در میان است هرآینه فعل تو به تو اضافه می‌کنند.

۱. نوعی از علم مانند هیات رمزآلود و نهانی است که جز عارفان بالله بدان راه نیابند.

۲. وقتی سخن از قدر به میان می‌آید، خاموش باش.

مستند این سخن خویش را آیه شریفه "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ" ^۱ می‌داند و می‌گوید: اینجا حلول و اتحاد نیست؛ زیرا "معدومی را با موجودی و محدث را با قدیم چه محل و کدام نسبت؟"

صحیفه بیست و چهارم

در شرح عباراتی نظیر "سبحانی ما اعظم شأنی"، "لیس فی جبتی سوی الله" ^۲ است. این عارف کم نظیر در توضیحی ستودنی می‌گوید: "عزیز من مرا هر بار از حق تعالی شرم می‌آید؛ ... زیرا این کلمات اهل معرفت است و من الان جز اسمی نمی‌دانم. جوانمردا سخنی که پیش از معرفت گویند اعتباری ندارد و از معرفت خود چگونه توان گفت. "من عرف ربه کلّ لسانه" ^۳ و از چه و چه خبر توان کرد. این جا نرسد زورق هر سودایی ... اما حدیث "کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف" ^۴ مرا گستاخ کرده است.

گستاخ تو کرده‌ای مرا بر لب خود ورنه من بیچاره کجا و لب تو و اجازت می‌کند بر حکم "وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ" ^۵ بدان قدر که توفیق بیابم بنویسم. آنگاه عارفان را چهار دسته تقسیم می‌کند: عوام عوام، عوام، خواص و خواص خواص. عوام عوام اهل تقلیدند و ایمان تقلیدی پیشیزی اعتبار ندارد و این طایفه اکثر در خلل و زلل اند و بیشتر این قوم جز مسلمانی ظاهر ندارند. عوام دانشمندان ظاهر دانند که ایشان از راه استدلال و براهین نظر به مقصود کنند و از وحدت به کثرت روند. از این جهت نظر ایشان بر فعل و صفت و موصوف افتد. مثلاً خط مسودان ^۶ را از قلم تصور کنند پس در انامل ^۷ نظر کنند پس در دست، پس قدرت، پس ارادت، پس در

۱. هنگامی که تو تیر می‌اندازی تو نیستی که تیر می‌اندازی، بلکه خداوند تیر را روانه می‌سازد.
۲. این عبارات منسوب به بایزید بسطامی است که می‌گوید: پاک و منزهم چقدر جایگاه رفیعی دارم و نیز می‌گوید: در لباس من جز خدا کسی نیست.
۳. هر کس خدا را بشناسد، زبانش کوتاه شود.
۴. طبق این حدیث قدسی خداوند م فرماید: من گنج پنهانی بودم هستی را آفریدم تا شناخته شوم.
۵. گدا را از در خویش مران.
۶. سیاه کنندگان صفحه؛ کنایه از نویسندگانه یا قلم است.
۷. سر انگشتان

مرید، پس در ذات مرید. اینچنین به ضرورت گویند: "لیس فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله". عزیز من نزدیک اهل شریعت، صفت عین ذات و فعل، غیر ذات است و نظر در عین، کفر است.

گروه سوم از عارفان، خواص هستند. آنان ائمه طریقت‌اند و دیده دل ایشان بینا بود، لکن به سبب غباری و بخاری به مغائب روشن و صافی نباشند و به نسبت به طایفه اول اندک باشند و نظر از فعل بردارند و در وجود جز صفت و موصوف، تصور نکنند؛ یعنی صفت و ذات را بر طریق ماده و صورت، لازم و ملزوم دانند و گویند: "لیس فی الوجود الا الله و صفاته". ای برادر نزدیک علما، صفت اگرچه غیر نبود، عین نیز نمی‌تواند بود و چون عین نبود، نظر در او شرک بود. چون در حقیقت نظر کنی، یکی کافر است و دوم مشرک؛ "وما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون" مگر آنکه ازین دریای پر آفات به دست صدق و یقین عبور کنند.

گروه چهارم از عارفان خواص خواص است. این قوم اهل حقیقت‌اند و نظر ایشان به غایت بینا و بصیرتشان در غایت صفا و چشم ایشان جز بر ذات نیفتد و هرچه جز حق است از نظر ایشان محو شده و خود را گم کرده باشند و بر زبان ایشان جز "لیس فی الوجود الا الله" نرود.

کاشف اسرار معنوی حضرت شیخ چراغ دهلوی در اینجا عنان قلم رها کرده و از حقیقت قرب پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: "السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ" جوانمردا می‌فرماید درجه قرب، تو چه دانی و چه معلوم کنی که "قَرِيبَ الشَّيْءِ يَأْخُذُ حَكْمَهُ" ^۱ چه باشد! والله اینجا علم‌ها بر هم زنم" وی می‌گوید: "می‌شوریدم تا از «قَرِيبَ الشَّيْءِ يَأْخُذُ حَكْمَهُ» کلمه‌ای بیرون دهم، خدمت شیخ را حاضر دیدم که انگشت مبارک در دهان نیک گرفته بود. گفتم: منع می‌کند."

جوانمردا شرح مقامات سلوک از رسول بشنو اول نظر چون در فعل کرد، فرمود: "اعوذ بعفوک من عقابک" یعنی از فعلی به فعلی التجا کرد. پس نقصان وقت تصور کرد

۱. همنشین هر چیز حکم همان را می‌ستاند.

و از اینجا ترقی فرمود، نظر به صفت افتاد و گفت: «عوذ برضاک من سخطک»^۱ یعنی از وصفی به وصفی پناه خواست. آن را نیز کمال نقص دانست. پس ترقی کرد و نظر بر ذات افتاد، فرمود: «عوذ بک منک»^۲ اینجا همه منقطع شد. از ذات به ذات گریخت. پس اینجا فانی شد. گفت: «لا احصی ثناء علیک»^۳ پس در ذات محو شد. گفت: «انت کما اثبتت علی نفسک»^۴.

گفتم که پیمبری تو یا پیر گفتا که دویی ز راه برگیر

شمه‌ای از مرتبت معرفت حضرت چراغ دهلی در اینجا مشخص می‌شود که می‌فرماید: «دریغا رسول چگونه رمزی از آن سیر بیرون داده است که «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۵ عزیز من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حق خود فرمود: «من رأی فقد رأی الله»^۶ در این مقام فقد عرف ربه می‌فرماید؛ زیرا چه الوهیت دیگر است و ربوبیت دگر. اینجا سری بوالعجب است و چه دانی چه فرموده است و نفس یعنی روح حقیقی را با ربوبیت چه مناسبت است تا از معرفت آن معرفت رب حاصل می‌آید. والله قلم نمی‌رود بیش از این بنویسم و نیز «فقد عرف ربه» به سبب قصور باصره بصیرت تو فرموده است و الا در اینجا بر اهل کمال می‌فرماید: «من رأی فقد رأی الحق»^۷ والله در تحت این کلمات چندان اسرار است که اگر یکی از صد نویسم، ... کسی طاقت آن ندارد... چون مرد تخلقوا باخلاق الله کامل گشت هر آینه جذبه من جذبات الرحمن او را بر گرفت «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» ... هر آینه «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لوائی اعظم من لواء محمد» و «انا الحق» بدانی در این مقام بوده است.

در آخرین صفحه کتاب تفاوت مجذوب و مجنون را به زیبایی هرچه تمام بیان می‌کند: «جوانمردا مجنون دیگر است و مجذوب دیگر. مجنون آن باشد که دماغ او

۱. از خشم تو به رضایت پناه می‌برم.

۲. از ذات تو به ذات تو پناه می‌برم.

۳. من نمی‌توانم حمد و ثنایت گویم.

۴. تو آنچنانی که خود را ستوده‌ای.

۵. هر که نفس خود را بشناسد، خدایش را شناخته است.

۶. هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است.

به سبب اخلاط سوخته... و عقل او پوشیده گردد و چون آن را به علاجی دفع کنند باز به عقل خود بازگردد. سخن آن هرگز مرتبط نبود که نادر و شاید از وی سخنی بیرون افتد که موافق مطلوب سامع بود که آن از آنجاست که حواس بشری او کم شده است. بر آن مقدار نیز آئینه روحانی صفا یافته بود و نیز شاید که از ابقای آن دیو و پری باشد که بر او مسلط است. اما مجذوب دو نوع است: یکی مجذوب مطلق و دگر مجذوب مقید. مجذوب مقید، نبی بود با دلی صاحب دعوت؛ زیرا چه نبی و ولی هر دو مجذوب‌اند لکن به قید بعضی از بشریت مقیداند، تا مقام دعوت و هدایت معمور^۱ ماند و الا ایشان را به دنیا و اهل آن چه کار بود. چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم چون جذبه غلبه کردی تا دست مبارک بر سینه یک ام المؤمنین نهادی و فرمودی: «کلمینی یا حمیراء»^۲ و حدیث «حبب الی من دنیاکم ثلاث»^۳ معروف است. جوانمردا همین حدیث دلیل است که این معنی بر قهر و جبر بود تا روز وفات او عذابی سخت می‌نمود تا گفت: «من بشرنی بخروج الفقر بشرته بدخول الجنة» دریغا چه مرگ را آرزو می‌کرد. اما مجذوب مطلق، دلی صاحب سکر است. ظاهر او به مجانین ماند، باطن او به نور علم منور باشد و این شخص را بوالعجب احوال بود.^۴

منابع

۱. قرآن کریم
۲. حسنی، عبدالحی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، حیدرآباد، دکن، ۱۳۵۰ هـ
۳. دهلوی، جمالی، سیرالعارفین، چاپ سنگی دهلی، ۱۳۱۱ هـ
۴. رحمان علی، تذکره علمای هند، لکنهو، ۱۹۱۴ م.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین

۱. آباد

۲. ای زیبارو (سرخرو) با من سخن بگو.

۳. مطابق این حدیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است از دنیای شما، محبت سه چیز بر دل من وارد شده است: زن، عطر و نور چشم من نماز است.

- حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول: ۱۳۷۷ ش.
۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بدون تاریخ.
۸. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم: ۱۴۱۵ هـ.
۹. قانع، غلام علی شیر بن عزت الله، تذکره معیار سالکان طریقت، چاپ خضر نوشاهی، اسلام آباد، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. کلینی، یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۱۱. لاهوری، غلام سرور، خزینة الاصفیا، لکهنو، ۱۸۷۳ م.